



۲۰۱۹/۰۲/۱۱



م. اسحاق نگارگر

## صلح انسانی است و عواطف انسانی کار دارد!



افغانستان پس از چهل سال جنگ بدون گفت و گو به صلح نیاز دارد اما نخست باید ببینیم صلح چیست! صلح آن نیست که جنگ نباشد زیرا گاهی ممکن است جنگ نباشد ولی در عین زمان صلح هم نباشد و حالتی باشد که نیروهای جنگنده برای حمله بهتر ترک جنگ و مخاصمت گویند ولی در جست و جوی فرصتی باشند که با یک حمله برق آسا دشمن را از پا بیفکنند. بیدل می گوید:

### زین عرصه اضرار مکش ننگِ فِسرَدن گیرم همه تن صلح شدی جنگ برون آ

یگانه جنگی که از نظر عرفا هرگز پایان ندارد جنگِ انسان با خودش است زیرا که انسانیتِ انسان تنها از راه جنگ با خودش است که به سوی کامل شدن سیر میکند. انسان وقتی با خودش می جنگد می تواند با دیگران صلح کند. نخستین پرسش انسان از خودش این است که من خود کیستم و به چه دلیل به خود حق راهنمایی دیگران را میدهم؟ آیا در علم؛ تجربه و دانایی بهتر از دیگران استم؟ و اگر من ادعای رهبری بر دیگران را دارم چه گونه می خواهم آنان را رهبری کنم؟

آیا خود را چوپان می پندارم و دیگران را رمة گوسفندان خود؟

و آیا تلقی من همین است که گوسفندان خیر خود را نمی دانند و تنها من می دانم که محیط آرام و پُر از آب و علف و بالطبع بی خطر گرگان درنده کجاست و بنا بر این من و تنها من مسؤول رعیت استم.

این چنین رهبر یک بدیهی ساده را از یاد می برد که رابطه گوسفندان با چوپان یک رابطه مبتنی بر ملکیت است و در این رابطه گوسفندان هیچ گونه اختیاری از خود ندارند و چوپان هم در حقیقت امر وقتی برای گوسفندان کاری نیک انجام میدهد آن کار به نفع خودش است نه به نفع گوسفندان. گوسفندان را آسوده نگاه میدارد تا از شیر؛ پشم و بالاخره گوشتِ شان خود استفاده کند اما مردم تنها در نظام بردگی وقتی که آزادی خود را از دست داده باشند متعلق

به ارباب برده دار می شوند و آن برده دار می تواند برخلاف اراده شان آنان را بفروشد؛ به کسی ببخشد و حتی بگردد. به یاد داشته باشیم که برده داران روم باستان بردگان خود را به نام گلادیاتور به جنگ می انداختند و از جنگ شان لذت می بردند ولی اگر آن گلادیاتورها گشته می شدند ارباب در قتل شان هیچ مسؤلیت نداشت. و اما وقتی از جنگ با خود و نفس خود صحبت می کنیم نخستین تبارز این جنگ بر ضد خود جنگ بر ضد جهالت خود است زیرا انسان تنها وقتی برای خود و دیگران خوب است که عاقل باشد؛ جاهل هم برای خود و هم برای جامعه ضرر می رساند.

انسان وقتی خود را از بلای جهل نجات داد صاحب شخصیت می شود و انسان صاحب شخصیت که دیگر فاقد علم و دانش نیست از اطاعت برده وار حتی اگر به سودش هم باشد می گریزد. نظام های دکتاتوری از راه سلب اراده مردم به زور یا به نیرنگ است که باقی می ماند. انسان وقتی با خود می جنگد پیش از اینکه به امتیاز های خود بیندیشد به حق و امتیاز دیگران می اندیشد. اگر از صد مادر بپرسید که در خانه به اندازه یک نفر نان است ولی شما و فرزندتان دو نفر استید و یکی باید گرسنه بماند از این صد مادر نود و پنج مادر ممکن گرسنگی را بپذیرند و نان را به فرزند بدهند و پنج نفر ممکن آنقدر خود خواه و اسیر نفس باشند که بگویند: « آب تا گلو بچه زیر پای» آری انسان وقتی هنر با خود جنگیدن را یاد گرفت به مقام ایثار و گذشت میرسد بنا بر این صلح با دیگران موضوع عاطفی است. عاطفه ما باید آنقدر حساس شود که ما از کشتن انسان متنفر و منزجر شویم و تنها در همین حالت است که صلح در عواطف ما رسوب میکند و ته نشین می شود.

آری وقتی با خود گفتیم: «اگر این انسان فرزند؛ برادر یا خواهر من باشد آیا من می پذیرم که دیگری او را بگردد و با قتل او ده نفر را داغدار کند؟»

در همین مقام است که انسان به صلح کُل می رسد. صلح وقتی می آید که جنگنده در روح خویش از جنگ گرفتار نفرت و انزجار شود. پس صلح نباید به قصد آمادگی برای جنگ باشد بلکه صلح باید به معنای نفرت از جنگ و کشتار باشد و همین گونه صلح است که انسان را به انسانیتش وصل میکند و انسان عاقل را از شر جنگ و زورگویی هر دو نجات میدهد.

والله اعلم بالصواب. نگارگر روز یکشنبه ۱۰ فروردی ۲۰۱۹



### تذکر

تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نیشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

صلح انسانی است و عواطف انسانی کار دارد!

[n\\_negargar\\_solh\\_ensaanist\\_awaatef\\_ensaani\\_kaardaarad.pdf](#)